

گفت‌وگوی «فرهیختگان» با فرهاد گوهردانی (بخش نخست)

# هیچ یک از سیاست‌های اقتصادی به صورت سازگار در کشور پیاده نمی‌شود

باید از تحلیل‌های اراده‌گرا به تحلیل‌های تقدیرگرا میل کنیم



کردند راه‌حل خود را به‌صورت یک قبیله فرهنگی تصویب و حاکم کنند. مثلاً در دوره‌ای قبیله‌ای سازمان برنامه را تسخیر کرده، کارشناس‌های نامطلوب را کنار گذاشتند و کارشناسان مطلوب خود را جایگزین کردند. این مشکل در نظام‌های سیاسی پیشین نیز در ایران وجود داشت، متأسفانه کسی اشراف به ابروندن‌های کلان تاریخی ندارد و به‌راهِ‌حل‌های اجماعی برای نجات کشور فکر نمی‌کند و هر گروهی به‌محض نیل به قدرت با شدت و غلظت سیاست‌های خود را پیاده می‌کند. در چنین وضعی با مقاومت و کارشکنی در درون سیستم روبه‌رو می‌شوند و سپس سیستم با تمییراتی ۱۸۰ درجه می‌چرخد و در جهتی کاملاً متفاوت حرکت می‌کند. یعنی هر قبیله فکری-فلسفی با اندیشه‌های اقتصادی غالباً خام و ترجمه‌ای و حتی عموماً با انگیزه خیرخواهی سعی بر تسخیر اهرم‌های قدرت و اعمال بسته‌های حقیقتی و سیاست‌های تشخیصی-تجویزی خود دارد و به‌دلیل فقدان اجماع، با مقاومت‌ها و کارشکنی‌های گسترده در درون و بیرون سیستم مواجه می‌شود و شکست می‌خورد و شکست‌های خود را به این‌و آن منتسب می‌کند.

این مساله باعث می‌شود که اهتمام تاریخی جامعه ایران برای نیل به توسعه پایدار بدل به خوابی آشفته شود.

درمورد بحث درون‌زایی و برون‌گرایی باید به توان بخش خصوصی، عمومی و دولتی داخلی اعتماد و از سرمایه‌ها و تخصص ایرانیان خارج استفاده کرد. همه اینها منوط به این است که شما با قانون اساسی اجماعی رفتار اقتصادی را پیش‌بینی پذیر کنید. مادر این حوزه و نقش سرمایه‌گذاری خارجی و نقش سرمایه‌های بزرگ در بخش خصوصی با نوع ارتباط با شرق و غرب به اجماع نرسیده‌ایم و اعتماد به بخش خصوصی وجود ندارد که زیگزگا‌های گسترده در با‌صل ۴۴ قانون اساسی یکی از مظاهر کوچک آن است. قانون اساسی از همان ابتدا که با فرآیندوم ۹۸ درصد تأیید شد، مشروعیتش توسط برخی نخبگان جامعه از جبهه ملی گرفته تا دیگران زیر سؤال رفت و امروز هم کسانی مثل آقای تاج‌زاده می‌گویند قانون اساسی با مشکل روبه‌رو است. آقای مصباح هم جایی گفته بود که برخی بزرگان و مدیران نظام به‌اصول قانون اساسی همچون اصل ولایت‌فقیه باور ندارند. به‌خاطر همین عدم اجماع است که درون‌زایی شکل نمی‌گیرد.

مساله بعدی بحث همکاری نخبگان و مردم است؛ یعنی شکل‌گیری اجماعی درونی که مصداق آن در دوره کروندادیدیم و منجر به آن شد که زیارتگاه‌ها و نماز جمعه‌ها هم در یک حکومت مذهبی تعطیل شدند و اجماعی اولیه بر سر حل مشکل شکل گرفت ولی بعد به دلایل عده‌ه‌ای شکسته شد.

مساله دیگر فقدان اجماع در درون علم اقتصاد در سطح جهانی است. امروز علم اقتصاد در سطح جهانی زیر سؤال رفته است که چرانتوانسته بحران اقتصادی ۲۰۰۸ و نابرابری‌های متناظر با آن را پیش‌بینی کند. ما با بحران مشروعیت در علم اقتصاد مواجهیم.

از طرفی در علم اقتصاد رایج و غالب در کتب درسی، چیزی با عنوان اقتصاد اسلامی نداریم، درحالی‌که بحث حرام و حلال و قاعده‌نفی و سبیل و... می‌تواند حضور سرمایه‌های خارجی و داخلی را در ایران محدود کند. یاد بخیر تولید در استفاده از الکل یا قمار با استفاده از جذابیت زنان در تولید-که سرمایه‌داری در فروش کالا از جذابیت‌های زنان به‌طور گسترده استفاده می‌کند و یکی از نهاده‌های اصلی در بازار پاپی و... است-ممنوعیت‌هایی هست. از قضا دلیل عدم اجماع در زمان پهلوی این بود که جامعه ایران با چنین مواردی مخالف بود و از دلایل سقوط نظام پهلوی همین مسائل بود. این بحث‌ها نشان می‌دهد در آن بخش‌هایی که باید فعالیت اقتصادی صورت گیرد و درون‌زایی به‌وجود بیاید، مشکلاتی اساسی داریم.

**درباره برون‌گرایی چطور؟ آیا در برون‌گرایی با عدم اجماع مواجهیم؟**

بله. برون‌گرایی هم در نه‌ای‌ت‌به‌وحدتی در سیاست خارجی برمی‌گردد. برخی در داخل هستند که محور مقاومت و هزینه ایران در منطقه را زیر سؤال می‌برند، درحالی‌که هیچ آلت‌رناتیو برای این سیاست در دست ندارند. در ۱۰ سال اخیر ۶ کشور حاشیه خلیج فارس که ائتلافی در تقابل با ایران تشکیل داده‌اند حدود ۵۰۰ تا ۷۵۰ میلیارد دلار خرج کرده‌اند، با حداکثر محافظه‌کاری این رقم‌ها تخمین زده شده‌است. بنابراین سیاستی غیر از سیاست فعلی جمهوری اسلامی این مقدار هزینه دارد و علاوه بر آن استقلال سیاسی خود را هم از

از نظر اقتصاددانان بازار، مانع رشد اقتصادی ایران سیاستمداران و شریعتمداران هستند. اما تحلیل اقتصادی همواره به‌امای گویدوقتی انتخاب‌ها را می‌بینید بنگرد چه علل و عوامل آن انتخاب‌ها را شکل می‌دهد. این را به‌عنوان مثال در رویکرد گری بیکر در علم اقتصاد می‌توان دید که عقلانیت‌نفته‌در انتخاب‌ها و رفتارهای غیراقتصادی (رفتار سیاستمداران و شریعتمداران به‌عنوان مثال) را کشف می‌کند. ولی در مباحث بازار گرایان وطنی این موارد نیست. به این معنا که آنها به‌گونه‌ای تحلیل می‌کنند که انگار رفتار سیاستمداران و شریعتمداران غیرعقلانی است و آنها فعال می‌اشاء هستند. مثلاً زیرگرای می‌گوید ما به اجماعی نرسیده‌ایم که بتوانیم از توسعه‌مبنتی بر تکیه بر استخراج و تخلیه منابع خارج شویم و این تصمیم‌گیری منوط به حوزه سیاسی است که ما باید حارب داشته باشیم. اما اینکه چرا در ایران حزب نداریم و اصولگرایان و اصلاح‌طلبان و براندازان دچار اختلاف‌های عمیق و پایدار هستند و نمی‌توانند هم‌سو و همگام عمل کنند، برای اینها قابل تحلیل نیست و فکر می‌کنند این عدم اجماع ناشی از اراده سیاسی احزاب و گروه‌ها با منفعت‌گرایی گور افراد است.

پس در بحث توسعه ایران در چندین ضلع مشکل وجود دارد؛ هم بحث جایگاه ایران در اقتصاد جهانی مطرح است، هم در بحث توزیع عادلانه قدرت و ثروت و درآمد مشکل وجود دارد و هم در بحث موازنه منفی و مثبت به یک جتر امنیتی احتیاج است. ما وقتی در زمان پهلوی دوم با آمریکایی و شوروی موازنه مثبت ایجاد کردیم، مردم و نخبگان ناراضی بودند چون نمی‌خواستند تحت‌الحمایه یا وابسته به قدرت خارجی باشند. ثئوری‌های مختلفی هم در نسبت با این رویکرد دولت وجود داشت اعم از مذهبی‌ها و چپ‌ها و... که در نه‌ای‌ت به انقلاب منجر شد. چون سیستم پهلوی با آمریکا و اسرائیل ائتلاف کرده بود و در جامعه ایران هیچ اجماعی برای چنین ائتلافی وجود نداشت. به‌خاطر رابطه با آمریکا هم دولت شاه همیشه مورد تهاجم نیروهای چپ و مذهبی بود. در دوره مصدق هم موازنه منفی در پیش گرفتیم که با بحران روبه‌رو شد. این وضعیت تا همین امروز ادامه دارد و «عدم اجماع» در حوزه تولید کالای عمومی در اقتصاد خود را با نوسان‌هایی که می‌بینیم، نشان می‌دهد.

**فرمودید که دولت باید برایی سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی امنیت ایجاد کند و این تأمین امنیت بدون اجماع ممکن نیست. اتفاقاً سیاست‌های کلی نظام سعی کرده چنین اجماعی را ایجاد کند. در سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی یکی از مولفه‌ها درون‌زا و برون‌گرا بودن اقتصاد است. از منظر شمار درون‌زایی و برون‌گرایی می‌تواند مولفه‌های اجماع ساز باشد؟**

ما با تاخیر وارد مدرنیته شده‌ایم و در جوامع تاخیری بحث شکاف توسعه مطرح است. جوامع پیشگام توسعه با آزمون و خطا، به‌طور تدریجی و بدون آقیابالسر از مراحل توسعه اقتصادی عبور کرده‌اند، اما ما با تاخیر وارد این بستر شده‌ایم و خودبه‌خود در چنین جوامعی بحث اساسی این بوده که چگونه شکاف توسعه را آگاهانه و عامدانه پر کنیم. اینجا بود که پدیده‌ای به‌نام مهندسی اجتماعی پدیدار شد؛ یعنی در مواجهه با مظاهر مدرنیته در وضعیت اضطراری تاریخی قرار گرفتیم و وادار شدیم که با تکیه بر بسته‌های تشخیصی-تجویزی گوناگون بررسی کنیم که ریشه توسعه‌نیافتگی و عقب‌ماندگی جامعه ما در کجاست و برای درمان آن چه باید کرد. در اینجا چون جامعه ایران اعم از اسلام‌گرا و ایران‌گرا و تجدیدگرایان است، کسانی که می‌خواستند مشکل را ریشه‌یابی کنند، سه دسته شدند. یک دسته مشکل را استبداد شرقی یا ایرانیت و حکومت پادشاهی و بحث زبان فارسی و شاعرانگی آن و کل فرهنگ ایرانی دیدند. دسته‌ای داتما از در دشمنی با فرهنگ و تمدن غربی درآمدند و مقدمه آن دخالت‌های غرب بود که از دوره مشروطه آغاز شد و بعدها در دوره مصدق و همچنین با دخالت در جنگ ایران و عراق و ماجرای تحریم‌ها استمرار یافت. دسته سوم هم مداخله دین در اقتصاد و سیاست را عامل گرفتاری تلقی کردند. بنابراین در دهه‌های اخیر، همه زیگزگا‌های سیاست‌های اقتصادی و فرهنگی ما محصول زیگزگا‌های بزرگ‌تری در بسته‌های حقیقتی و سیاست‌های تشخیصی-تجویزی کلان بوده‌که در کل جامعه‌ما مقابل‌صورت‌بندی است. این زیگزگا‌ها ناشی از عدم اجماع بر سر سیاست‌های کلان حاکم بر جامعه و به تبع آن محصول مهندسی اجتماعی در دوره‌های مختلف است. در هر دوره‌ای گرایش‌های مختلف تلاش

دولت‌های یازدهم و دوازدهم. علل و عوامل بزرگ‌تری هستند که این زیگزگا‌ها را خلق می‌کنند و جامعه اقتصادی و فرهنگ و تفکر اقتصادی کشور نمی‌تواند به برداشتی اجماعی برسد. ریشه این آشفتگی‌ها را می‌توان دو مقوله بینابینی بودن و تاخیری بودن جامعه ایران در دویست سال اخیر جست‌وجو کرد. این به‌معنای آن است که این پدیده محصول ارادی این گروه یا آن گروه نیست بلکه پیامد ناخواسته و برآیند نامیارک تعامل بین آنان است (همچون دست‌نامرئی در اقتصاد). ما باید از تحلیل‌های اراده‌گرا به تحلیل‌های تقدیرگرا میل کنیم. تحلیل‌های تقدیرگرایریمانی نقش سه‌ل‌اثر ریشدار بودن (embeddedness، سنجش ناپذیری (incommensurability) خودجوشی و پیدایش (emergence) بودن پدیده‌های اجتماعی شکل می‌گیرد و نقش اراده (اراده انفعالی و اراده فعال) را در درون تقدیرهای تاریخی تحلیل می‌کند.

**با فرض اینکه در آینده انتظا را بر طرف کنیم و یک اجماع نسبی در اتخاذ سیاست‌ها ایجاد شود. اجماع روی سیاست‌های بازار برای ایران مفید خواهد بود یا اقتصاد دولتی؟ آیا انتخاب سومی هم داریم؟**

در پیش گرفتن هر دو راه با شکست روبه‌رو خواهد شد و هر کدام از آنها بحران‌های خاص خود را تولید می‌کنند. دخالت دولت در اقتصاد ما را با بحران رانت‌جویی و بحران فساد مواجه می‌کند. اگر هم نقش بازار را محوری کنیم چون جامعه ایران در توسعه جزء جوامع تاخیری است، بحث مزیت نسبی مطرح می‌شود و کشور در مزیت نسبی خود محبوس خواهد شد. مزیت نسبی ایران هم استخراج منابع از معادن و فروش نفت یا حداکثر این‌فاکردن نقش به‌عنوان هاب منطقه‌ای، گردشگری و صنایع مونتاژ است. به‌طور کلی این پرسه به یک توسعه درون‌زا و پایدار و مبتنی بر عقلانیت علمی تکنولوژیک نمی‌انجامد، اگرچه ممکن است به‌طور مودی فعالیت‌ها یا صنایع درخشانی در آن رشد و رویش کند. ما در طول تاریخ معاصر همواره مواد اولیه و نفت را صادر کرده‌ایم که منتیجه آن بیماری هلندی و افزایش واردات و وارد کردن منابع مالی حاصل از فروش نفت به‌بازار کالاهای غیرقابل مبادله همچون املاک و مسکن بوده و تورم در این حوزه‌ها را به همراه داشته و بحران عدالت اجتماعی و بحران نابرابری را تشدید کرده است. در چنین وضعی ما به‌عنوان کشوری با توسعه آقماری «واردنظم جهانی می‌شویم و آن وقت نیازها و خواسته‌های کشورهای دیگر-که عرضه منابع و ایفای نقش به‌عنوان هاب یا واسطه حمل‌ونقل جهانی در حوزه گردشگری یا صنایع مونتاژ است-در این نظم جهانی جایگاه ویژه‌ای پیدا می‌کند. من به‌عنوان یک محقق مخالفتی با ایین وضع ندارم اما ایرانی‌ها به‌خاطر تاریخ بلندی که به‌عنوان یک حوزه فرهنگی و تمدنی برحسته و ریشدار دارند و کانون امپراتوری فرهنگی شاعرانگی ایرانی و تمدن اسلامی-شعبی بوده‌اند نمی‌توانند نقشی شبیه به امارات یا حتی ترکیه یا مالزی و... در جهان مدرن و پسامدرن بازی کنند. ایران در کنار هند، چین و یونان یکی از چهار حوزه بزرگ تاریخ تمدن‌ها بوده است و حافظه تاریخی آن در ذهن و زبان، اندیشه و احساس انسان ایرانی زنده است. این مشکل دیدگاه بازارمحور است که درک و اشرافی بر این پیچیدگی‌های منحصربه‌فرد ندارد. این امر به پدیده مسیر محوری (path dependency) در سیستم‌های پیچیده اقتصادی-اجتماعی برمی‌گردد. برای درک این پدیده مساله را می‌توان از زاویه دیگری هم دید.

در اقتصاد ما دو نوع کالای عمومی و خصوصی داریم. مقوله کالای عمومی ناظر به تولید امنیت و قدرت و ثبات سیاسی است که در صورت تأمین اینها، بازارها امکان فعالیت و رشد خواهند داشت و نمی‌توانند به تولید کالاهای خصوصی بپردازند. این به‌معنای آن است که دولت و بازار مکمل یکدیگرند و نه جایگزین یکدیگر. برای تولید ثبات و امنیت در روابط خارجی، به‌عنوان مثال، در تاریخ معاصر ما همواره دو تئوری در اقتصاد سیاسی داشته‌ایم؛ تئوری «موازنه منفی» و «موازنه مثبت» که بین آنها زیگزگا و نوسان داشته‌ایم. دیدگاه‌های بازارگرا کمتر به این مطلب توجه کرده و فکر می‌کنند شریعتمداران و مذهبی‌ها یا سیاستمداران مزاح طرح آنها هستند، از این‌رو گمان می‌کنند اگر اینها از حوزه اقتصاد بیرون بروند و این عرصه را به بازار واگذار کنند، سرمایه‌گذارهای خارجی و شرکت‌های بزرگ برای کار می‌آیند و آن وقت مسائل و مشکلات رفع‌شد و کشور بازسازی خواهد شد. بنابراین



در سال‌های اخیر با عمیق‌تر شدن مشکلات معیشتی، اقتصاد به جدی‌ترین چالش در ایران تبدیل شده و از هر سو مهم‌ترین شان حکمرانی تلقی می‌شود. اگرچه این اتفاق نظر در میان آحاد مردم و متخصصان و مسئولان هست که اقتصاد ایران از «بی‌سامانی» رنج می‌برد. اما بر سر منشأ این بی‌سامانی اختلافات جدی هست. در جدل‌های نظری، عمدتاً بحث در این رابطه را به اقتصاد سیاسی می‌برند؛ به‌طور کلی کسانی معتقدند چالش‌های اقتصادی ناشی از سیاست‌های دست‌راستی است و در نقطه مقابل، کسانی هم وضع امروز را ناشی از دولت‌زدگی اقتصاد ایران می‌دانند. گروه سومی هم هستند که اقتصاد ایران را تلفیقی از این دو می‌انگارند و معتقدند هر گونه تبعیت تام و تمام از یک‌نظر به منسجم‌دور از واقعیت و خالی از دلالت‌های قابل استناد است. متن پیش‌رو گفت‌وگویی است با دکتر فرهاد گوهردانی، مدرس و پژوهشگر اقتصاد سیاسی توسعه در دانشگاه‌های یورک و یورک سنت جان انگلستان در رابطه با آسیب‌شناسی اقتصاد ایران در سال‌های پس از پیروزی انقلاب.

۱۱۱

**به‌طور کلی دو جریان عمده در اقتصاد نظری کشور داریم؛ گروهی قائلند به اینکه جمهوری اسلامی در دهه‌های گذشته برمبنای سیاست‌های لیبرالی در اقتصاد پیش‌رفته و وضع نامطلوب امروز ناشی از اتخاذ همین سیاست‌ها است. جریان مقابلی هم هست که ادعایی خلاف این دارد و مدعی است اقتصاد ایران دولت‌زده است و دخالت‌های فزاینده دولت در اقتصاد، کشور را دچار بحران کرده است. تبیین شما از این وضعیت چیست؟ شواهد موجود کدام یک از این ادعاها را تأیید می‌کند؟**

دوگانه بازار و دولت از دیدم دو گانه‌ای غلط و ناکارآمد است و بحران جامعه ایران را تبیین نمی‌کند. آنچه ما در چهل سال اخیر و بلکه در دویست‌سال اخیر با آن مواجهیم یک وضعیت تناقض آمیز تلفیقی است. صحبت‌های آیت‌الله خامنه‌ای هم نشان می‌دهد دوگانه‌ای که مطرح کردید در تاریخ چهل ساله جمهوری اسلامی و کل تاریخ دویست‌ساله ما وجود نداشته است. آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۸۹ فرمودند «[ما] در طول این سی‌سال به حرکت‌های هفت‌هشتی و زیگزگانی بی‌هدف مبتلا بودیم. به این در و آن در زده‌ایم، گاهی یک حرکتی کردیم که ضداً حرکت و تناقض با آن را هم انجام دادیم. هم در زمینه فرهنگ و هم در زمینه اقتصاد و هم در زمینه‌های گوناگون چنین کرده‌ایم. این به‌خاطر آن است که یک نقشه راه جامع وجود نداشته است.» نکته اساسی در تاریخ معاصر ما همین حرکت‌های زیگزگانی است. هر کدام از دولت‌ها سیاست‌هایی را که در درون خود دچار تناقض بودند به کار گرفتند. از زمان دولت آقای موسوی که آقای توکل‌ی وزیر کارش بود و جناح چپ و راست با هم درگیر بودند و در جناح راست نیز بحث سرمایه‌دار مومن در برابر سرمایه‌دار غیرمومن مطرح بود و همچنین بحث سیاست‌هایی که بعد از انقلاب مطرح شده بود از جمله سیاست‌های تقسیم اراضی و نظام بانکداری و سرمایه‌گذاری خارجی و... در همه اینها درگیری و تناقض وجود داشت. هر کدام از دولت‌های که مستقر شدند کورمال کورمال و لنگان لنگان لنگان سیاست‌های خود را پیش‌بردند و علی‌رغم اختلال‌هایی که گروه قیپ ایجاد کرد در مسیر مطلوب خود حرکت کردند. با این حال در هر دولتی یکی از گرایش‌ها حاکم بود؛ مثلاً در دولت آقای موسوی گرایش اقتصاد دولتی حاکم بود اما گرایش بازار هم در برخی موارد وجود داشت و قوی بود. در دولت آقای رفسنجانی گرایشی به نوسازی و بازسازی وجود داشت و رویکردی بازارمحور حاکم بود اما در کنار آن نقش گرایش اقتصاد دولتی نیز قوی بود. به همین دلیل این دوگانه وجود داشت ولی ما با مشکل شکست نهاده‌ی روبه‌رو هستیم؛ یعنی هم نهاد بازار و هم نهاد دولت با شکست مواجه است. از این‌رو بحث اساسی ما مقوله سومی است که می‌توان از آن به‌عنوان فقدان قرارداد اجتماعی اجماعی و زیستن در یک جامعه‌هایزیاد کرد. اگر بخواهید توضیح مفصل‌تری می‌دهم که نوسان‌ها و زیگزگا‌هایی که ایجاد می‌شود خود محصول چه زمینه‌ها و چه دلایل و علل و عوامل بزرگ‌تری است.

**برداشت من از نکاتی که گفتید این است که عملکرد مادر حوزه اقتصاد به‌طور کامل دلیل یک الگوی نظری مشخص نمی‌گنجد؟**

بحث زیگزگا و نوسان است چون تقریباً هیچ‌گاه در جامعه ما خرد جمعی اجماعی وجود نداشته است، حتی اگر دولتی یکی از سیاست‌های بازارمحور یا دولت‌گرا را قبول می‌کرد، همیشه در درون آن دولت و در درون جامعه مدنی و سایر نهاده‌های بوروکراتیک و سازمان‌های اقتصادی و غیراقتصادی مقاومت‌هایی درمقابل آن سیاست صورت می‌گرفت و آن را با اختلال و مشکل روبه‌رو می‌کرد که به پدیده ناسازگاری زمانی سیاست‌ها و سیاستگذاران‌ها و ظهور نقش ضلوعتی‌ها و بنیادها در اقتصاد ایران می‌انجامد. از این‌رو هیچ‌گاه هیچ یک از سیاست‌های اقتصادی در کشور ما به‌صورت سازگار پیاده نشده و این‌طور نبوده که سیاست‌های اقتصادی اجماعی بین لایه‌های مختلف نخبگان و مردم وجود داشته باشد و دیکته شود و در کل کشور رعایت شود. این هم وابسته به اراده این یا آن فرد، گروه یا مرجع هم نبوده است. همواره یک وضع تناقض آمیز حاکم بود و در پایان همه دولت‌ها نیز بسا چرخش‌های بزرگ در سیاست‌ها روبه‌رو بودیم؛ از دولت آقای هاشمی رفسنجانی که دولت «سازندگی و توسعه‌مداری اقتصادی» بود تا دولت آقای خاتمی که «توسعه‌یاسی» در آن مطرح شد و بعد از آن هم بحث عدالت توزیعی در دولت آقای احمدی‌نژاد و بازگشت به رویه دولت سازندگی در